

جنوبِ سفرنامه

1

نخل ، گُل کاغذی و آب های شیرین

این جا جنوبِ ایران است

که جادو می کند اجنبی را

جا پای پرتغالی ها هنوز هست

ای کیش عزیز !

ای قشم خوب !

خلیج فارس از شماست که *فارس* مانده

2

شن های ساحل

از آفتاب ، براق شده اند

و ساحل شنی

مثل گونه های دختران جنوب گرم است

جنوب ، بوی رییس علی می دهد
و زال ممدِ چوبک چه قدر صادق بود
من جنوب را دوست دارم .

3

دندان های تو را
با مرواریدهای خلیج فارس مقایسه می کنم
و چشمانت را
با سبزی نخل ها
کیش چه همه زیباست
مثل تو

4

به دریا می روم
تن به آب می زنم
و خلیجِ خوبِ فارس را
در آغوش می گیرم
ولرم و مهربان است
مثل نوشیدنِ چای

5

جنوب بوی نفت می دهد

و بوی بمبِ بعثی

در شرحی گم شده

چه همه دلیر داشته این جا که جنوب است

و چه همه دلبر داشته این همه دلیر

همیشه خاک خمپاره خورده

از جا بلند می شود

6

جزیره ی پُر زرق و برق

کیشِ خواستنی

مرا با امواجِ خوبت پر کن

تا شبانه ماهیانِ رنگی ات

در خوابم شناور

و تنه های پیچیده ی درختانت

مرا به یاد بودا و درخت انجیرش بیاندازد

7

به رویِ سینه ی تو راه می روم

و با تو عکس می گیرم

بگذار پیراهنم از رطوبت تو

بر تنم بچسبد

انتظار رسیدن به تو

زیباست مثل خودت

کیش قشنگ

8

جنوبِ جنگ

جنوبِ غیرت

جنوبِ غارت شده ی اجنبی

جنوبِ سیاسی

جنوبِ جریان نفت و لوله

جریان از چه قرار است ؟

چه طور جنوبِ جایی که ایران هست

این همه زیباست

9

نفس می کشم
و نَفَسَم از هوای دریا پر
کسی که هوای مرا دارد
صدای دریا را طوری درآورده که من
سمفونی بشنوم از موج
دریا
ترانه ای بومی را
برای من اجرا می کند .

10

دریا بگو چند ساله ای ؟
تو بزرگ تری یا نوح ؟
غروب به غروب
خورشید را در خودت حل می کنی
می دانم
گرمای آبت
از خورشید حل شده است

11

خاکت خویشاوندِ خورشید
جزیره ی جادو!
مولانا اگر به کیش می آمد
مثنوی بیش از این می شد
خدا خطاط خوبی است
جنوب از بالا شکسته نستعلیق است

12

رنگارنگ و نابی
دمت گرم و مرطوب است
دمت گرم که آرامم می کنی
حدیثِ پیاله و هور
مست بادیه ام کرده ای نه مستِ باده
نخل های تو شیرین اند
و شمشادهای سبزت
چون مخدری خفیف
آرامم می کنند .

چه خوب بود اگر می شد
 کیش را با جرثقیل برداشت و گذاشت
 وسط تهرانِ بزرگ
 ما به کیش نیاز داریم
 کیشِ خوش نقش و نگار
 با گرمای مطبوعش در زمستان
 گاه گذاری
 هوایِ کیش به سرم می زند .

جنوبِ جالب
 جنوبِ سرشناس
 جنوبِ نیستانی
 جنوبِ سید علی صالحی
 جنوبِ آتشی
 و جنوب های دیگری که من شناخته ام
 ایران را بزرگ کرده است

15

آمده ام جنوب

که در مسیرِ باد و خلیج فارس

خدا را تجربه کنم

آمده ام جنوب

بنشینم پای صحبتِ دریا

که خدا را به یاد دارد

برخی آمده بودند

یک ساک دریا و خدارا با خود ببرند

دریا طوفان کرد

16

این آخرین شعر سفرنامه است

دارم بر می گردم تهران

هرچند تهران گوزن ندارد

اما دارم بر می گردم

هر چند تهران فقط

عکس خلیج فارس دارد

جنوب ، نجیب

کارون ، با برکت

کیش ، قشنگ

و جنوب همیشه جنوب می ماند

شروع : کیش 88 / 7 / 13

پایان : تهران 88 / 7 / 19

عمید صادقی نسب